

سلسله مباحث تفسیری  
دوره آموزشی تخصصی تفسیر موضوعی قرآن کریم

استاد محمد رضا شایق

جلسه اول – دوره دوم  
( ۱۳۸۵ / ۹ / ۱۵ )

واحد تفسیر دفتر فرهنگی  
هیئت انصار ولایت دارالعباده یزد

## جلسه اول - دوره دوم ( ۱۳۸۵ / ۹ / ۱۵ )

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« مالک یوم الدین »؛ خداوند مالک روز جزاست. جزای کار نیک یا جزای کار بد. اولاً در قرائت این آیه بین مفسران اختلاف است. عده ای معتقدند که این «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» بوده است چون در زمان نزول قرآن اعراب و نقطه نبود. نقطه و اعراب که علائم خواندن آسان است، در قرن دوم هجری به دست خلیل ابن احمد فراهیدی که از لغت شناسان اواخر قرن دوم است، ابداع شده است. بنابراین در این دو قرن، در آیات قرآن کریم و نوشتار عربی، علائم فتحه، کسره، ضمه، تنوین و نقاط و اینها نداشتیم. مثلاً حرف «ح» و «ج» و حرف «خ»، اینها یک جور نوشته می شد. حرف «ر» و «ز» هم یک جور نوشته می شد. «د» و «ذ» یک جور نوشته می شدند. «ع» و «غ» به یک صورت نوشته می شدند. به خاطر همین بود که ترس پیش آمدن اختلاف در قرائتها پیدا شد و یک بحثهایی در این رابطه، بین مفسران و صاحبان نظران علوم قرآن است. استفاده از الف هم در میان کلمات رایج نبود. مثلاً ملک و مالک به یک شکل نوشته می شد اما دو جور خوانده می شد. همانطوری که اگر دقت کرده باشید در قرآنهاي جدیدی هم که در عربستان چاپ می شود و حتی در خود ایران که از روی آن نسخه چاپ می شود، به همین سبک چاپ می شود منتهی برای کلماتی که الف دارند یک حرکات مخصوصی قرار می دهند. قرائت مشهور «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است، قرائت غیر مشهور «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است. قدیمها گاهی وقتها بین بعضی از صاحبان نظران چنان اختلاف در قرائت این آیه شدید بوده است که شنیده شده است گاهی وقتها تنشهایی هم میان طرفداران تلفظ «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» پیش می آمده است. گاهی اتفاق می افتاده است که امام جماعت مسجدی در قرائت «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می گفته است و عده ای به او اقتدا می کردند. یک عده ای هم به مسجدی می رفتند که امام جماعت آن «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می گفته است. یک عده ای می گفتند این درست می گوید، یک عده ای می گفتند آن درست می گوید و گاهی وقتها در دوران گذشته بین مؤمنان حتی چنین مطلبی هم بوده است.

بعضی از مراجع هم دیده شده است که فتوا داده اند اشخاصی که نماز می خوانند احتیاط واجب یا احتیاط این است که «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» بگویند، «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» هم بگویند. حالا بررسی می کنیم ببینیم که کدام یک از این دو قرائت درست است چون خیلی مهم است و در معنا تأثیر بسیاری دارد. مرحوم علامه طباطبایی فرمودند که در اصطلاح نمی گویند صاحب مثلاً قرن دوم، صاحب قرن سوم، صاحب روز فلان و این اصلاً رایج نیست، بلیغ هم نیست. مالک یعنی صاحب. می گوئیم خدا صاحب روز قیامت است. این خیلی بلیغ نیست. اما اگر بگوئیم پادشاه قرن دوم، پادشاه قرن سوم، پادشاه فلان عصر یا فلان روز، این بلیغ تر است. اگر بخواهیم یک ترجمه سلیس فارسی از مَلِكِ داشته باشیم، مَلِكِ یعنی پادشاه.

اگر بگوییم «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، یعنی خدا پادشاه روز قیامت است. این افسح و ابلغ است. اما اگر بگوییم «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یعنی خدا صاحب روز قیامت است. این به آن بلاغت و رسایی و به آن تناسب «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» نیست. پس بهتر است که بگوییم «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ». در مقابل طرفداران نظریه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» هم استدلال کرده اند. استدلال آنها این است که می گویند: اولاً تلاوت ما موافق با تلاوت مشهور است (این خیلی نقطه قوت مهمی است چون در روایات کثیری از اهل بیت(ع) روایت شده که قرآن را همانطوری بخوانید که عموم مؤمنین می خوانند. یعنی همین تلاوت مشهور را بپذیرید). بنابراین اولین دلیل این گروه که دلیل انصافاً قوی هم است، این است که می گویند: تلاوت ما موافق تلاوت مشهور است.

ائمه معصومین(ع) هم توصیه کردند به پیروی از تلاوت مشهور. يك حرفي را گفتند (من در بعضی از بیانات حضرت امام رضوان الله علیه و در بعضی از آثارشان هم دیدم) که این حرف، خیلی حرف قوی است و آن این است که چطور ممکن است که دویست و پنجاه سال از زمانی که پیغمبر گرامی اقامه نماز می فرمودند و مؤمنین هم به ایشان اقتدا می کردند، تا عصر غیبت امام عصر فرموده باشند «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، همه مردم شنیده باشند «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» با توجه به اینکه حرف «آ» يك کم مد دارد چون در تلفظ يك کم باید به آن مد داد و عرب رسمش این است که مد می دهد. اما «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» مد ندارد ضمن اینکه حالت استفال هم دارد، کاملاً هم شنیده می شود. یعنی نمی شود گفت: اشتباه شنیدم. پیامبر و ائمه نماز را بلند می خواندند. تا زمان غیبت امام عصر(عج) حدود دویست و پنجاه سال، ائمه به صورتهای گوناگون (در منزلشان یا در مسجد) نماز می خواندند و مردم هم تلفظ آنها را می شنیدند. یعنی این همه آدم، همه کند چون دلیل بسیار محکمی است. آیاتی هم در قرآن وجود دارد که می توان با آنها اثبات کرد که «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» درست تر است. ببینید آن دلیل اول اشاره به این داشت که اگر ما بگوییم خدا پادشاه روز جزا است بلیغ تر است از اینکه بگوییم صاحب روز جزاست چون در ادبیات گفته می شود پادشاه فلان زمان و ... ولي گفته نمی شود صاحب فلان زمان و ... پس کلمه ملك که به معنای پادشاه است بهتر است برای کلمه يوم الدين تا ملك. در جواب می گوییم که خود ملك که ملك هم از آن منشأ گرفته است و هم خانواده آن است، زیر مجموعه مالکیت است. مَلِكِيت تحت مالکیت است. حالا من توضیح می دهم. در آیاتی از قرآن به این حقیقت اشاره شده است. من فقط يك آیه را می خوانم. می فرماید: «قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ»؛ بگو خدایا تویی مالک ملك. پس معلوم است که اگر ما بگوییم «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، مالک ملك قیامت هم خداست، اشکالی ندارد. روز قیامت، مَلِكِ، خداست. مَلِكِ قیامت هم مال خداست پس خدا مالک ملك قیامت است. پس وقتی می گوییم «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، ملك و همه ویژگیهایش را خدا صاحب است. به نظر می رسد که خود آیات قرآن هم گواهی می دهند که این تفسیر و این تلاوت درست تر است، خصوصاً که تلاوت موافق مشهور است،

اهل بیت هم به تلاوت موافق مشهور توصیه کردند، گفتند: همین قرآنی که در دست مردم است، بخوانید. روایاتی که گواهی می دهند چیزی از قرآن کم و زیاد شده است، در نهایت ضعفند. ما یک روایت که از نظر متنش و از نظر سندش هیچ مشکلی نداشته باشد و شهادت بدهد که این قرآنی که در دست ماست یک کلمه از آن کم و زیاد شده است، نداریم حتی یک روایت. روایت زیاد داریم در این مورد که یا سندش اشکال دارد (افراد مسئله دار و مجهول داخلش هستند) یا اگر سندش مشکل ندارد متنش به این مطلب شهادت نمی دهد. یعنی نمی توان با متن آن روایت صحیح السند، اثبات کرد که در قرآن کم و زیادی واقع شده است.

یک نکته ای در فتاوی فقها در این مورد است و آن این است که اگر شما طبق قراءات مشهور حمد و سوره را بخوانید، اشکال ندارد. مثلاً بگویید «كُفُوًا أَحَدًا»، «كُفُوًا أَحَدًا»، «كُفُوًا أَحَدًا»، در حالیکه در قرآن کریم «كُفُوًا أَحَدًا» خوانده می شود و قرائت مشهور همین است و آن دو تلفظ دیگر که ذکر شد قرائتهای غیر مشهور هستند. من خیلی مختصر عرض

کنم که در قرن چهارم هجری (اول یا آخرش) یک شخصی به نام ابن مجاهد بغدادی که از اهالی بغداد است و از اهل سنت است، آمد قرائتهای هفت گانه را تدوین کرد و برای آن حدی گذاشت، وضعی گذاشت، سلسله روایاتی شناسایی کرد، بعد این در کلاسها و مدارس و جایگاههای تفسیر و تلاوت و قرائت کم کم راه پیدا کرد، اگرچه عمل ابن مجاهد مورد مخالفت بسیاری از محققانی که از خودش هم با سواد تر بودند در عصر خودش، قرار گرفت. اما چه دلیلی پیدا کرد که در هر حال این قرائتها جا باز کرد؟ باید برویم و در تاریخ قرائتها، جستجو کنیم. به خاطر همین خیلی از علمای بزرگ و محققان صاحب نظر در علوم قرآن تحقیقاً گفته اند که غیر از تلاوت مشهور، جایز نیست شما در نماز بخوانید. به فتوای مرحوم آیت الله صدر جایز نیست. ایشان می گویند: شما اگر بگویید: «كُفُوًا أَحَدًا»؛ نمازتان باطل است و باید بگویید «كُفُوًا أَحَدًا». دلایلی هم دارد. ما اگر واقعاً بپذیریم که قرآن همین است که در اختیار ماست و سر سوزن کم و زیاد نشده است، دیگر معنا ندارد، وانگهی این تلاوتهای نظر امام معصوم که نیست. ما روایتی نداریم که امام معصوم تأیید کرده باشند این تلاوتهای مختلف را. به هر حال جای احتیاط این است که ما به همان شکلی که عامه مردم، قرآن را تا الان تلاوت کردند و متواتراً نسل به نسل منتقل شده و نوشته شده است، بخوانیم.

مگر خدا مالک همه چیز نیست، پس چرا در اینجا گفته شده «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ»؟

سؤال دوم در این رابطه، این است که مگر خدا مالک همه چیز نیست، مالک جانهاست، مالک انسانهاست، مالک کوهها، دشتهای، آسمانها و زمین است و همه چیز مال خداست، چرا آمده از میان اینها روز قیامت را انتخاب کرده است؟ چند جواب در این رابطه داده می شود:

جواب اول: روز قیامت؛ آنچه در این دنیاست، جمع می شود. شما اگر آیات را پیگیری کنید، همه این مملوکههای خدا در روز قیامت جمع می شوند و در تحت سایه اراده الهی قرار می گیرند. انسانها که معلوم است. ماه و خورشید، «وَجَمْعُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ»؛ ماه و خورشید هم جمع می شوند. آسمانها و زمین هم دوباره از نو خلق می شوند.

همان آسمان و زمینی که قرآن می فرماید: ما آنها را خراب می کنیم»  
 إذا الشمس كورت و إذا النجوم انكدرت<sup>۱</sup>»، دوباره با نفخه دوم  
 کطی سجّل الکتب<sup>۲</sup>؛ روزی که آسمان را به هم می پیچیم مانند به  
 هم پیچیدن طومار<sup>۳</sup>» كما بدأنا اول خلق نعيده و عدأ علينا إننا  
 كنا فاعلين<sup>۴</sup>؛ ولی باز به همان نحوی که اول، خلقش کردیم اعاده اش  
 می کنیم. کلمه معاد در این آیه آمده است «نعيده»، که یعنی از  
 نو آن را برمی گردانیم. پس آسمان و زمین آفریده می شوند.  
 حیوانات هم دوباره محشور می شوند<sup>۵</sup> و إذا الوحوش حشرت<sup>۶</sup>»، «ثم  
 الي ربهم يحشرون<sup>۷</sup>»، این آیه اشاره دارد به حشر حیوانات و  
 پرنندگان و جنبندگان و همه موجودات. پس اگر قرار است کل این  
 مجموعه دوباره برگردند، خدا هم مالک آنهاست. وقتی می گوییم «  
 مالک يوم الدين<sup>۸</sup>»، یعنی الان هم مالک همه چیز است.

جواب دوم: اگر خداوند فرمود: «مالک يوم الدين»، این نفی  
 مالکیت غیر يوم الدين نمی کند. به قول اهل منطق، می گویند:  
 اثبات شيء، نفی ما عدا نمی کند. اگر گفتیم حسن آمد دلیل این  
 نیست که حسین نیامد. اگر گفتیم زید آدم شایسته ای است این  
 دلیلی بر این نیست که مثلاً عمرو آدم ناشایسته است. ما در مورد  
 او سخنی نگفتیم، فقط سکوت کردیم. سکوت ما یک جهتی داشته است.  
 اگر خدا فرمود: «مالک يوم الدين» معنایش این نیست که خدا  
 مالک چیزهای دیگر نیست، خدا مالک همه چیز است. این یک ویژگی  
 داشته است که در اینجا آن را بیان کرده است. در آیات دیگر  
 می فرماید که: «و لله ما في السموات و ما في الارض<sup>۹</sup>». آیات زیادی  
 در قرآن کریم به این شهادت می دهد که آنچه در آسمان و زمین  
 است، خداوند آفریده و ملک خداست و مخلوقات هم مملوک ذات اقدس  
 الهی هستند.

«و لله لك السموات و الارض<sup>۸</sup>»؛ پادشاهی آسمانها و زمین مال خداست. «قل  
 اللهم مالك الملك<sup>۹</sup>». آیاتی که من تلاوت کردم همه اینها شهادت می دهند  
 که همه چیز مال خداست، «و لله جنود السموات و الارض<sup>۱۰</sup>»؛ ارتشهای آسمان و  
 زمین هم ملک خداست. پس به هر چه ما اشاره کنیم، همه ملک خداست. پس  
 در قرآن به غیر از روز قیامت، مالکیت خداوند را به همه چیز سرایت  
 داده است.

جواب سوم (که مکمل دیگر جوابهاست): در روز قیامت بر خلاف  
 دنیا، ظهور این مالکیت، شدید است. در این دنیا حجاب است. ما این  
 مالکیت را نمی بینیم. یک چیزی که داریم، فکر می کنیم مالکش خودمان  
 هستیم. خیال می کنیم انسانها مالک یک سری چیزها هستند. مالکیت  
 اصلی را نمی بینیم اما در روز قیامت این پرده ها کنار می رود و  
 ملکوت اشیاء ظاهر می شود. حقایق واضح و آشکار می شوند. دیگر چیزی  
 به عنوان حجاب جلوی چشم کسی نیست. «در حقیقت مالک اصلی خداست این  
 امانت چند روزی دست ماست». در این دنیا این مالکیت دیده نمی شود.  
 می گوییم: زمین من، مال من، خانه من، چشم من. خیال می کنیم ما  
 مالک هستیم ولی روز قیامت که شد مردم متوجه می شوند که مالک همه  
 اینها خداست.

- |                    |                     |
|--------------------|---------------------|
| ۱- تکویر آیه ۱     | ۲- انبیاء آیه ۱۰۴   |
| ۳- همان            | ۴- تکویر آیه ۵      |
| ۵- انعام آیه ۳۸    | ۶- حمد آیه ۳        |
| ۷- بقره آیه ۲۸۴    | ۸- آل عمران آیه ۱۸۹ |
| ۹- آل عمران آیه ۲۶ | ۱۰- فتح آیه ۷       |

در دنیا از این مسئله غفلت است لذا اینجا فرموده است: « مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ». آیاتی که در این زمینه است به این ترتیب است: « علموا أن الحق لله »؛ « روز قیامت مردم می فهمند که همه حق و همه دنیا مال خداست. « یوم تبلی السرائر »؛ اسرار فاش می شود. این اسرار، فقط اسرار اعمال ما نیست، همه اسرار فاش می شود. ملکوت اشیاء هم آشکار می شود. « یوم ينظر المرء ما قدمت يداه »؛ انسان به اعمالش نگاه می کند، خود اعمال را می بیند. ما آیاتی در قرآن داریم که خود اعمال مشهودند و نفس عمل دیده می شود.

دلیل چهارم: این « مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ »، یادآوری هیبت و هیمنه روز قیامت است که ای امت اسلام یادتان باشد، هر روز در نمازهایتان یاد کنید که فرا روی شما یک روز بسیار سخت و دشواری است. که امیرالمؤمنین (ع) تعبیر می کنند و می گویند: « واعلم أن امامك عقبه كئوداً »؛ ای فرزندم بدان که در فراروی تو یک گردنه بسیار دشواری وجود دارد به نام قیامت. این تذکار و یک هیبت دادنی است به روز قیامت. قرآن می فرماید: « و ما ادرك ما يوم الدين »؛ خطاب به پیامبر، شهر علم و معرفت، می فرماید: تو چه می دانی روز قیامت چیست؟ « ثم ما ادرك ما يوم الدين »؛ باز هم تأکید می کند می گوید: باز هم چه می دانی روز قیامت چیست؟ « يوم لا تملك نفس لنفس شيئاً »؛ آنجا دیگر هیچ کس مالک چیزی نیست. معلوم می شود که این مالکیت های دنیا مالکیت های اعتباری بوده، نه حقیقی. فقر و ناداری واقعی ما در روز قیامت کاملاً معلوم می شود. پس اینکه در قرآن کریم مالکیت خدا را در سوره حمد اسناد داده است به روز قیامت به این دلایلی است که عرض کردم البته خدا بهتر می داند، علم ما و دانش ما بسیار ناچیز و محدود است.

مالکیت خدا با مالکیت غیر خدا چه تفاوتی دارد؟ مالکیت خدا، مالکیت واقعی و حقیقی است. مالکیت غیر خدا، مالکیت جعلی و اعتباری است. مثال: شما شاد هستید و مالک آن شادمانی هستید، این چه جور مالکیتی است؟ آیا آن را خریدید؟ قراردادی است؟ جعلی و اعتباری است؟ وابستگی این شادمانی به شما، یک وابستگی بین دو وجودی است که یک وجود، محیط بر وجود دیگر است. می گویند: من مالک شادمانی خودم هستم. شما نسبت به علم خودتان یک چنین حالتی دارید. اما اگر رفتید یک شیئی را خریداری کردید، مثلاً یک خانه ای، یک وسیله ای، یک کتابی، این مالکیتی که حاصل می شود قابل تفکیک است. قابل فک ملک است. می توانید دوباره آن را بفروشید. بعد دیگر مالک نخواهید بود. یعنی تابع یک نوع قرارداد و جعل است. جعل همان قرارداد است. این مالکیت جعلی است (گاهی وقتها وقتی گفته می شود حدیث جعلی، مردم فکر می کنند جعل یعنی دروغ. نه، جعل یعنی قرارداد). بین این مالکیت با آن مالکیت خیلی تفاوت است. مالکیت ما چون مالکیت جعلی و قراردادی است، تصرفات ما هم، تصرفات همه جانبه نیست. مثلاً شخصی مالک عیدی است. او فقط می تواند از یک بخشی از منافع عید استفاده کند اما نمی تواند از روی عمد او را کتک بزند، حبسش کند، نمی تواند بیش از حد قانونی از او بار بکشد، نمی تواند او را بسوزاند. مثلاً بگوید تو ملک من هستی من دوست دارم تو را بسوزانم.

۲- طارِق آیه ۹

۱- قصص آیه ۷۰

۴- إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقِبَهُ كئوداً - بحارالانوار ج ۷ / ص ۱۲۹، باب ۶

۳- نبأ آیه ۴۰

۶- انفطار آیه ۱۸

۵- انفطار آیه ۱۷

۷- انفطار آیه ۱۹

اما مالکیت خدا حد و مرزی ندارد. اینجا يك اشکالی پیش آمده است که مفسرین جوابهای مختلفی داده اند. آن اشکال این است که اگر خداوند مالک مطلق است، پس اگر خدا اراده کرد که همه بندگان را آتش بزند، آیا مال کسی را سوزانده است؟ مثلاً يك شخصی بگوید من چند تا اسکناس در جیبم است که می خواهم آنها را بسوزانم (فرض کنید که به دولت هم خسارتی نمی زند) آیا کسی می تواند بگوید تو این کار را نمی توانی بکنی؟ خدا هم بگوید من این بنده را خودم آفریدم آیا کسی به من مصالح داده است؟ کسی به من مواد اولیه داده است؟ کسی به من در خلقت کمک کرده است؟ کسی از نظر فکری و تجربی به من کمکی کرده است؟ شما اگر يك شیئی را بدون وساطت هیچ عاملی و فاعلی ایجاد کردید، حتی قوانین بشری هم می گویند که در محوش مختار هستید. ولی اگر مثلاً من از يك شیئی که یارانه دارد يك چیزی بخرم، بعد يك وسیله ای بسازم، بعد بگویم من می خواهم این وسیله را از بین ببرم، قانون به من این اجازه را نمی دهد و می گوید شما از اموال دیگران استفاده کردی. ولی اگر شیئی را ما بدون واسطه ساختیم بعد خواستیم آن را از بین ببریم از جهت مالکیت اشکالی ندارد و ما نمی توانیم برای آن اشکالی پیدا کنیم. به این مالک مطلق گویند. مثلاً فردی می آید زمینی را حیات می کند، اسلام می گوید حیات کننده زمین مالک آن است (که البته متأسفانه در بعضی از مسائل کاملاً تبیین نشده عده ای هم اینها را دست آویز کردند و افتادند به جان زمینهای موات و بایر و نیمه بایر و زمینهای مردم. يك دیوار کشی می کنند دور آن زمین و می گویند ما تجزیر کردیم یا این زمین را حیات کردیم. اینها يك حکمتهایی دارد که به اعتقاد من در فقه ما آنطوری که مناسب زمان الان باشد، به آنها پرداخته نشده است) در زمانهای دیگر فقها پرداخته اند) و بعضی ها می خواهند از آن سوء استفاده کنند. البته اسلام دینی نیست که کسی بتواند از آن سوء استفاده کند. احکام آن محکم و خلل ناپذیر و غیر قابل سوء استفاده است). مالک باغ بگوید حالا که من مالک این زمین هستم دوست دارم همه درختهای آن را آتش بزنم، قانون می گوید: شما حق نداری چنین کاری را بکنی، شما نمی توانی درختانی را که از آنها و امکاناتی که مال تو نبوده، استفاده کرده است، از بین ببری چرا؟ چون مالکیت ما مالکیت جعلی و قراردادی و محدود است اما مالکیت خدا مالکیت مطلق است. خیلی قرآن اصرار دارد که این مطلب در عمق باور ما نفوذ کند. حالا اگر شخصی مالکیت اینطوری پیدا کرد و خواست مملوک خود را نابود کند، واقعاً خلاف عدالت است؟ آیا می توانیم از عقل دلیلی بیاوریم و بگوییم که این کار ظلم است؟ اگر این را بپذیریم خیلی مشکلات درست می شود. آن وقت باید مجبور شویم مانند اشاعره بگوییم که هر کاری که خدا بکند ظلم نیست حتی اگر بندگان را بی دلیل در آتش بسوزاند. خیلی ها این حرفها را می زنند و می گویند که خدا مالک مطلق است « یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء »؛ هر که را بخواهد عذاب می کند، هر کس را هم بخواهد می بخشد. ملکش است به دیگران چه؟ بنده دارم از کنار باغ يك نفر رد می شوم، می گویم آقا ببخشید چرا این شاخه ها را می برید؟ می گوید از اینجا برو مزاحم نشو. باغ خودم است، دوست دارم ببرم. ما هم مجبوریم که از او عذر خواهی کنیم. اگر ما نمی توانیم به يك مالک نسی که مالکیتش جعلی است، در کم و زیاد کردن شاخ و برگهای باغش و ملکش اعتراض کنیم، چطور به خدا اعتراض وارد می شود؟ جواب این مطلب را عرض می کنم. ببینید از جهت مالک بودن هیچ منع عقلی ندارد. یعنی عقل نمی تواند مؤاخذه کند. چون به عقل گفته می شود که يك مالک مطلق که هیچ کس در ساختن این شیء به او کمکی نکرده است، خودش مواد اولیه آن را ایجاد کرده است، فعلش هم مال خودش است، از تجربه دیگران هم استفاده نکرده است، حالا می خواهد هر کاری که دوست دارد با این ملکش بکند، به تو چه ربطی دارد؟ عقل اینجا نمی تواند کاری کند.

البته از جهت مالکیت. نه اینکه عقل نتواند مطلقاً حکمی صادر کند. اما شما همچنان می بینید که نمی توانید این حرف را بپذیرید، خلل آن در کجاست؟ خلل از جای دیگری است. می گوئیم که تصرفات خداوند، تصرفات هوس بازانه و تصرفات عبث نیست. تصرفات ما گاهی وقتها تصرفات عبث است. مثلاً ملال می آوریم، یک وقتی بیکار هستیم پیش خودمان می گوئیم: برویم شاخه های درختان را ببریم. حالا چه بسا یک کشاورز بگوید که شما کار بدی کردید و نباید این شاخه ها را می بریدید و یا اینکه الان فصل این کار کردن نبود. یا جهل داشتیم که جهل، نقص است یا ملال ما را گرفته بود و به خاطر ملال به یک کاری دست زدیم. مثلاً فرض کنید من یک حوضی ساختم، می گویم من از این حوض خسته شدم، خرابش کنم و یک حوض دیگر بسازم. می پرسند چرا این کار را کردی، مگر این آب نمی گرفت؟ می گویم: چرا. مگر این قابل استفاده نبود؟ چرا. پس خوشی تو را آزار می داد؟! می گویم: ملال، آورده بودم. آنقدر به آن نگاه کردم که دیگر حساس شدم، تا حالا مربعی بوده حالا می خواهم آن را بیضی شکل کنم. به این می گویند: کار عبث. چرا من کار عبث انجام دادم؟ چون یک نقصانی در من است که پنجه ملال، من را می گیرد و من ناتوانم در مقابل آن. ولی خدا که اینطور نیست. یک وقتی از روی جهالت و نادانی یک تصرفاتی در یک ملکی می کنم بعد می فهمم که اشتباه است. گفته بود: آقای کدخدا شما که عقل کل هستید، این سر گاو در خمره گیر کرده است حالا چکار کنیم؟ مرتب به آنها سر کوفت زده بود و گفته بود که شما اگر من را نداشتید چه خاکی بر سرتان می کردید. گفتند: حالا که الحمدلله وجود مبارک شما است و مشکلات ما را حل می کنید، حالا ما را راهنمایی کنید و ما را سرزنش نکنید. گفت: اول سر گاو را ببرید. وقتی آمدند حرف بزنند گذاشت و گفت: هر چه من گفتم عمل کنید. سر گاو را بریدند. گفت: حالا بزنید خمره را بشکنید. هم سر گاو را برید، هم خمره را شکست. اینها می خواستند یک جوری سر گاو را از خمره بیرون بیاورند که نه گاو کشته شود و نه خمره بشکند. گاهی وقتها تصرفات ما از روی جهل است. به این می گویند عبث. ولی آیا خدا جهل دارد؟ گاهی وقتها تصرفات ما از روی مرض روانی است. مثل بعضی از این دیوانه ها که کارهای عجیب و غریب می کنند. وقتی هم به آنها می گوئیم که چرا این کار را می کنید؟ برای خودشان یک فلسفه هایی را در ذهنشان ساخته اند. مثلاً آهن قراضه جمع می کند، فکر می کند طلاست. اینها نقص است. یک وقتی یک شخصی مجبور است که کاری را بکند. مثلاً به اجبار به او می گویند که یک کاسه قیمتی را بشکنند، او می گوید: من نمی شکم، این قیمتی است. می گویند: اگر نشکني سر خودت را می شکنیم. مجبور می شود کاسه را بشکند. این هم نقص است. چه کسی می تواند خدا را اجبار کند؟ می گوئیم: تصرفات خدا، تصرفات حکیمانه است. اگر یک آقای مهندسی یک برج عظیم صد طبقه بسازد و همه اموالش را هم خرج این کند بعد تمام که شد بگوید: حالا دوست دارم که چند پوند تی ان تی (TNT) اطرافش بیندم و در یک لحظه آن را خراب کنم، از نظر مالکیت می گوئیم: ملک خودت است، می توانی آن را خراب کنی ولی از نظر حکمت چه؟ آیا این کار حکیمانه است؟ این نشان یک نوع دیوانگی است. نشان یک نوع نقص است. صدور فعل عبث از ذات اقدس حق محال است. چرا محال است؟ چون هر انگیزه و هر دلیلی برای فعل عبث در نظر بگیریم به نقص بر می گردد. بگوئیم جهالت است، این نقص است. بگوئیم او را مجبور کردند، این ضعف قدرت است، زور ندارد دفاع کند. بگوئیم ملال او را گرفته است، این نقص است. خدا مغلوب ملال نمی شود» هُو الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ «عزیز» یعنی مغلوب نشو. می گوئیم مریضی روانی است، این هم نقص است. پس خدا نقص ندارد. چون نقص ندارد، فعلش، فعل حکیمانه است بالضروره. انشاء الله در بحثهای دیگر هم روی حکمت الهی مفصلاً بحث می کنیم که اگر ما حکمت الهی را نپذیریم، توحید را نپذیرفته ایم. این درست مثل این است که بگوئیم ما پذیرفته ایم که نور به این آینه تابیده است اما در انعکاس نور تردید داریم. اگر نور به آینه تابید، قطعاً منعکس می شود. به محض اینکه نور به سطح آینه صیقلی برسد انعکاس ضروری است. چطور می شود بین تابش نور

وانعكاس نور تفكيك كرد؟ بگوئيم امكان دارد نور بتابد اما منعكس نشود. مثلاً بگوئيم: من توحيد را پذيرفتم اما در حكمت الهي ترديد دارم. يا بايد هر دو را رد كرد يا بايد هر دو را پذيرفت. بعد اگر حكمت الهي را پذيرفتيم ولي معاد و نبوت را نپذيرفتيم اين مثل اين است كه بگوئيم: من آينه را قبول دارم ولي مي زخم تصوير داخل آن را مي شكتم. مي گوئيم: آقا چرا سنگ به طرف آئينه مي زني؟ مي گويد: مي خواهم تصويرش را بشكتم. اگر شما بخواهي تصوير را بشكني آينه را هم خواهي شكست. قرآن به اين حقيقت اشاره مي فرمايد «وما قدروا الله حق قدره إذ قالوا ما انزل الله علي بشر من شيء»؛ آهايي كه گفتند نبوتي نيست اصلاً خدا را نشناختند. يعني انكار نبوت، انكار توحيد است. انكار حكمت الهي، انكار توحيد است. ما مي گوئيم كه چون خدا حكيم است (درست است كه مالك مطلق است) ولي كار عبث نمي كند، دخل و تصرفاتي كه در مملوكش مي كند، دخل و تصرفات حكيمانه است. اينكه يك وقت مملوكي را از بين ببرد اين خلاف حكمت است و عبث است. بگوئيم: آقاي كشاورز شما چرا زحمت مي كشي؟ بگويد: اين زمين و اين دشت بزرگ را كه مي بيني من مي خواهم شخم بزنم. چقدر هم كارگر گرفته ام و امكانات اجاره كردم كه اينجا را يك دشت بزرگ درست كنم پُر از گندم. بعد هم آن را خرمن كنم. بعد هم آتش بزنم و دوباره از نو شخم بزنم. ما به اين شخص، آدم ناقص العقل مي گوئيم. بله از جهت مالكيته ما نمي توانيم يقه او را بگيريم و به او بگوئيم كه تو به چه حقي اين كار را كردي؟ او مي گويد: اين ملك من است دلم مي خواهد آن را بسوزانم. ولي از جهت حكمت مي گوئيم: تو ديوانه اي. او ديگر نمي تواند بگويد كه من عاقل هستم. خدا مالك مطلق است اما او چطور در ملكش تصرف مي كند؟ حكيمانه يا عبثانه؟ اينجا مسئله درست مي شود و ديگر كسي نمي تواند بگويد كه خدا هر كاري كرد، عدالت است حتي اگر خواست بنده اش را بي دليلي مجازات كند.

پايان ساعت اول \_ جلسه اول

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه جواب و اشكال ساعت قبل اين بود كه اگر خدا مالك بي قيد و شرط است، پس خداوند هر تصرفي در ملك خود كند از نظر عقل مذموم نيست و خلاف عدالت هم نيست. بنابراين بايد بپذيريم طبق اين حرف كه حرف آهايي كه معتقدند هر كاري خدا بكند ولو اينكه به نظر ما ناثواب باشد آن عدل است. اگر خواست مردم را عذاب كند آن عدل است چون در ملك خودش تصرف کرده است. در ملك ديگري كه تصرف نکرده است. و اگر بخواهد مي تواند به شخصي آن چيزي را كه مستحقش نيست، پاداش دهد و آن چيزي را كه ندارد به او ببخشد يا از كسي چيزي را كه دارد باز پس بگيرد. چون خدا تصرف در مال خودش کرده است، ما نمي توانيم به او اعتراض كنيم. خدا هم به ما جواب مي دهد كه شما هم برويد در مال خودتان تصرف كنيد و چون او آفريدگار همه چيز و همه هستي است، هر تصرفي هم كه بكند اشكالي ندارد. در جواب اين گروه، عرض كرديم كه اگر چه از نظر مالكيته ايرادي وارد نيست، اما از جهات ديگر ايراد وارد است و به جهات ديگر اشكال وارد مي شود. مثال زدم گفتم: اگر شخصي بيايد و يك ساختمان بلندي بسازد، مالكش هم باشد، حق تخریب آن را دارد. اگر بعد از ساختن گفت: من دوست دارم مواد منفجره به آن ببندم و آن را خراب كنم از نظر مالكيته ايرادي بر او وارد نيست چون او مالك آن ملك است. اما از جهت حكمت بر او ايراد وارد است. مي گوئيم اين كار خلاف حكمت است.

این کار، کار عبثی است. اگر کشاورزی گندمش را خرمن کرد و یکجا کرد و سوزاند، قانون نمی‌تواند یقه اش را بگیرد که چرا آن را سوزاندی؟ می‌گوید خودم زحمت آن را کشیدم، می‌خواهم آن را بسوزانم. اما از نظر اینکه کار عبثی کرده است و کاری بر خلاف حکمت کرده است، یقه اش گیر است. درست است که خدا مالک مطلق است اما اگر دخل و تصرفی بر خلاف عدل در مملوک خودش انجام دهد، این قبیح است. ما یک عدل داریم، یک قسط و یک عدالت. در تعریف عدل گفته اند: «وَضِعَ الشَّيْءُ فِي مَوْضِعِهِ»؛ قرار دادن هر چیزی سر جای خودش. مثلاً اگر موی انسان بیاید در پیشانی و وصل ابرو شود از حالت عدل خارج شده است. از جای خودش خارج شده است. دندان آسیاب بیاید جلو، از جای خودش خارج شده است. جای استخوان دور مغز با ماهیچه های دور شکم عوض شود هر دو از جای خودش خارج شده است. سفیدی چشم و سیاهی چشم اگر رنگهایشان با یکدیگر عوض شود، از جای خودش خارج شده است. اگر ابرو از بالای چشم به زیر چشم بیاید از جای خودش خارج شده است. شما اگر هر چیز را نگاه کنید می‌بینید خدا درست گذاشته است در سر جای خودش، به طور دقیق. اگر لایه اُزُن از این رقیق تر شود، اشعه‌های کشنده خورشید، سکنه ای را روی زمین باقی خواهد گذاشت. اگر بالاتر باشد امکان ندارد، اگر پایین تر باشد مشکل درست می‌کند. فاصله زمین تا خورشید اگر بیش از این باشد نیروی گریز از مرکز بر نیروی جاذبه غلبه می‌کند و زمین از مدار خارج می‌شود. اگر نزدیکتر باشد، نیروی جاذبه غلبه می‌کند، جذب خورشید می‌شود. حتی در الکترونها اگر فاصله بین الکترون و هسته اتم یک میلیاردیم میلیمتر نزدیکتر شود جذب هسته اتم می‌شود و اگر به همین اندازه دورتر شود از مدار خارج می‌شود. درست در جایی گذاشته شده است که باید باشد. یعنی اگر نگاه کنید در آسمان، زمین، خلقت، گیاهان می‌بینید هر چیزی دقیق در سر جای خود است. به این می‌گویند عدل. ضد عدل، معروف است که ظلم است ولی اینطور نیست و ظلم ضد عدل نیست. ظلم یکی از مصادیقی است که ضد عدل است. مفهوماً ضد عدل فساد است. فساد یعنی اخراج اشیاء از جای خودشان. چطور می‌شود که فساد اداری ایجاد می‌شود؟ یک آقای که حقش مدیریت نیست مدیر می‌شود. یک آقای که حقش معاونت نیست و در حد یک کارمند ساده است معاون می‌شود. کار بلد نیست، همه چیز را به هم می‌ریزد. یک آقای که حقش نیست که روی این کرسی ریاست بنشیند، او را می‌نشانند، همه چیز را خراب می‌کند. به این ترتیب فساد درست می‌شود. اشیاء که از جای خودشان خارج شدند فساد درست می‌شود. حد اعتدال دمای بدن ۳۷ درجه است اگر این ۳۸ درجه شود شما تب می‌کنید و نظام بدن به هم می‌ریزد. مزاج شما به هم می‌خورد. اگر لایه اُزُن آسیب ببینند، تشعشعات مضر خورشید، گرمای اضافی، سرمای افراطی باعث تبخیر آبهای زیاد می‌شود. یک گوشه دنیا می‌شود خشکسالی و یک گوشه دنیا سیل‌های زیادی می‌آید. نظام زمین به هم می‌ریزد. «ظهر الفساد في البر و البحر بما كسبت ايدي الناس»، به خاطر کارهایی که مردم کردند فساد در دریا و خشکی ظاهر شد. در جنگ نفت، عراق چاه‌های کویت را آتش زده بود تمام هوای منطقه را دود گرفته بود. یک بارانی آمد که این باران کاملاً سیاه بود یعنی اگر کسی قلم‌مو به آن می‌زد روی کاغذ می‌نوشت اثرش خیلی خوب باقی می‌ماند. سه چهار بار باران سیاه می‌آمد. من وقتی این باران را می‌دیدم فوراً این آیه را می‌خواندم «ظهر الفساد في البر و البحر بما كسبت ايدي الناس»، کارهای مردم نظام زمین را به هم ریخته است و اشیاء را از جای خودش خارج کرده است. فساد در مزاج انسان این است که از حالت تعادل خارج شود.

فساد در اداره این است که از حالت تعادل خارج شود. فساد در مدیریت این است که زرگر بقالی کند، بقال زرگری کند. مهندس پزشکی کند، پزشک مهندسی کند. مثل خیلی وقتها که ما می بینیم. هر کدام چون کار دیگری را بلد نیست، خراب می کند. هر کسی باید سر جای خودش بنشیند. پس مقابل عدل، فساد است. یکی قسط داریم که در تعریف قسط گفته اند: حق هر صاحب حقی را به خودش دادن. این همان عدلی است که در جامعه بشری است و ما به آن عدالت می گوئیم. ولی چون این کلمات، عربی است، استعمال آن اشتباه است. آن تعریفهایی که شهید مطهری کردند و من حالا عرض می کنم و در کتب فقهی هم به آن اشاره شده است، قسط است. قرآن کریم از این به عنوان قسط یاد کرده است. همان که ما به آن عدل یا عدالت می گوئیم، این قسط است. « لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط<sup>۱</sup>»، «کونوا قوامین بالقسط<sup>۲</sup>» این همان عدالت اجتماعی است. مقابل این قسط، ظلم است. پس قسط یعنی حق هر کسی را به خودش دادن و ظلم یعنی اینکه حق هر کسی را به خودش ندادن. دایرة قسط از عدل تنگ تر است. عدل شامل همه هستی و همه مخلوقات می شود. آسمان، زمین « بالعدل قامت السموات و الارض<sup>۳</sup>». در انسان نگاه کنید عدل است. در آسمان نگاه کنید عدل است. در گیاهان نگاه کنید عدل است. در همه چیز عدل است. یعنی خداوند هر چیزی را در سر جای خودش قرار داده است. مثلاً بال خفاش را به عقب نداده است. جرأت پلنگ را به گربه نداده است. در عالم تکوین همه چیز سر جای خودش است. این ما هستیم که بعضی وقتها در عالم انسانی دخل و تصرف می کنیم و اشیاء را از جای خودش بیرون می اندازیم. اما قسط همان عدالت اجتماعی است که ما در ادبیات استفاده می کنیم ولی اشتباه استعمال کردیم چون تعریف آن را درست نفهمیدیم. مقابل قسط ظلم است. عدالت به يك ملكة باطني شخصي مي گویند که شخص با داشتن آن ملکه، معصیت خدا نکند. بعضی ها گفته اند که خلاف مُرُوت هم انجام ندهد حالا ما می گوئیم رعایت تقوا یعنی عدالت. می گویند فلانی امام جماعت می خواهد باشد عدالت دارد؟ یعنی اهل فسق و انجام کبائر است یا نه؟ نقطه مقابل عدالت، فسق است. شما در کتب فقهی نگاه کنید، می گویند فلانی فاسق است یا عادل است؟ از شرایط قضاوت، از شرایط نیابت (نیابت در حج، نیابت در نماز، نماز قضا)، از شرایط امامت جماعت، از شرایط رهبری، از شرایط مرجعیت، فاسق نبودن است. کثیری از احکام هستند که عدالت در آن شرط است. می گویند نباید فاسق باشد بلکه باید عادل باشد. پس ۱- عدل متضاد آن فساد است. فساد یعنی به هم ریختگی و اشیاء را از جای خود بیرون کردن. عدل یعنی اشیاء را سر جای خود گذاشتن. ۲- قسط، همان عدالت اجتماعی است که مقابلش ظلم است. ۳- عدالت، لفظ عدالت که همان عدالت فردی است و نقطه مقابل آن فسق است. از این سه تا اگر اولی را در نظر بگیرید می گوئیم همه کار خدا از روی عدل است. هر که را لایق هر چیز که دیدش، دادش. سعدي قشنگ مي گوید:

گرچه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از زمین برداشتی  
شاخ گاو را اگر خر داشتی آدمی را پیش خود نگذاشتی  
شما نگاه بکنید در تمام زوایای عالم عدل رعایت شده است. حالا به نتیجه رسیدیم، اگر خداوند دخل و تصرفی بر خلاف عدل در مخلوقش کند از این نظر قبیح است. بله از نظر مالک بودن قبیح نیست. مثلاً اگر کسی بیاید سنگ مرمر بخرد، موزاییک هم بخرد. آجر نما بخرد، آجر توکار هم بخرد. بعد به آقای بنا بگوید من می خواهم به سبک جدید خانه بسازم. آجرهای روکار (آجرهای نمای خیلی قشنگ که مثلاً دانه ای صد تومان خریده است) را داخل به کار ببر، این آجرهای درب و داغون را رو بگذار. می گوید: آقا هیچ کس این کار را نمی کند. می گوید: تو چکار داری مال خودم است من هر طوری می گویم بساز.

۱- حدید آیه ۲۵

۲- مائده آیه ۸

۳- قال النبي (ص) : بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ عَوَالِي الآلِي ج ۴ / ص ۱ و ۲

می گوید: بقیه را چکار کنم. می گوید: این گچها را کف زمین بکش به جای کف پوش و این سنگ مرمرها را در سقف بگذار. آیا بنا می تواند اعتراض کند که شما به چه حقی این کار را می کنید؟ می گوید: این مال خودم است، تو فقط بساز. بنده دوست دارم خانه ام را اینطور درست کنم. یک نفر گفته بود: آقا این چاهی که می کنی، آب ندارد. گفته بود: برای من آب ندارد برای تو که نان دارد. تو کارت را انجام بده، پولت را بگیر. می گوئیم از نظر مالکیت هیچ اشکالی ندارد و هیچ ایرادی به او وارد نیست. کسی نمی تواند او را بازداشت کند که آقا چرا خانه ات را اینطوری ساختی؟ می گوید: دوست داشتم. اما از جهت عدل مرتکب فعل قبیحی شده است چون اشیاء را از جای خودشان خارج کرده است. نظامی که خدا درست کرده است نظام احسن است و هر چیزی هم در سر جای خودش است. این را هم به شما بگویم که نظام احسن، موقعی به وجود می آید که هر چیزی سر جای خودش باشد. ببینید چطور می شود که یک نقاشی زیبا می شود؟ اگر از شما سؤال کنند که به نظر شما، سرّ زیبا شدن یک نقاشی چیست؟ اصلاً هر نوع زیبایی چیست؟ مثلاً شعر زیبا. شما یک جمله بگویید که همه را در بر بگیرد. زیبایی چطور ایجاد می شود؟ خوب دقت کنید. یک شعر زیبا چطور بوجود می آید؟ می گوئیم: این شاعر کلماتی را که اینجا گذاشته است، دقیق گذاشته است. اگر یک کلمه دیگری گذاشته بود، زیبا نبود. ترکیب شعر به هم می ریخت. یک نقاش هر رنگی را به اندازه در جای خودش گذاشته است. اگر این رنگ را یک کم، بیشتر گذاشته بود این چهره خراب می شد، اگر کمتر گذاشته بود سایه پیدا نبود، ابعاد پیدا نبود، سه بعد نمایی نداشت، چهره خراب می شد، شباهتش کم می شد. اگر یک سر سوزن این ابرو را درشت تر می کشید شباهت به آن چهره اصلی نمی داد. چون هر رنگی را دقیق سر جای خود گذاشت این نقاشی زیبا شد کار دیگری هم نکرد. یک گفتار زیبا چه گفتاری است؟ که هر سخنی را در جای خودش به کار ببرد. شما اگر نگاه کنید می بینید که هر چه زیبایی است، سرّش همین است. اصلاً زیبایی سرّی جز این ندارد. اگر کسی چشمهایش خیلی گشاد باشد، زشت است. اگر خیلی تنگ باشد که مثلاً معلوم نشود که چشمش را باز کرده یا بسته (البته نمی توان به خلقت خدا ایراد گرفت. من در عرف عرض می کنم). اگر ابرو شکل خاص خودش و به اندازه خودش باشد یا چشم به اندازه خودش باشد و در جای خودش باشد، زیبایی تولید می شود. اگر مثلاً یک چشمش بازتر باشد و یک چشمش تنگتر و تعادل نداشته باشد این زیبا نیست. زیبایی در همه عالم اینطوری است. شما به نقاش می گوئید: به نظر شما این رنگ به چه رنگی می خورد؟ یعنی چه؟ یعنی اینجا جای کدام رنگ است. جای کدام رنگ است یعنی چه؟ یعنی من می خواهم زیبایی ایجاد کنم. حالا خدا هر چیزی را دقیق سر جای خودش گذاشته است یا نه؟ بله گذاشته است.

پس نظامش، زیباترین است. دیگر از این دقیق تر امکان ندارد. پس نظام، نظام احسن است. اینکه می گوئیم: «الذي أحسن كل شيء خلقه»؛ آن خدایی که هر چیزی آفرید در نهایت زیبایی آفرید. دیگر از این زیباتر نمی شود. می گوئید: یعنی از کرگدن نمی شود زیباتر بیافریند؟ اینقدر مخلوق زشت در عالم است. یک سوسمار عبوس بد قیافه اگر در فیلم باشد نمی توان به آن نگاه کرد، شما به این می گوئید نظام احسن؟! از این زیباتر نمی شد بیافریند؟ ببینید اگر ما جرئی جزئی به مخلوقات نگاه کنیم، بله. اما اگر به کل و به مجموعه بنا نگاه کنیم، می بینیم بهتر از این نمی شد. همان بنا را مثال می زنم. اگر به این بنا بگویند (داخل کار را معمولاً آجرهای معمولی می گذارند) که خانه آقای فلانی است. آجرهای داخل آن را هم، آجرهای گران قیمت بگذار. آنجایی را هم که می خواهد سیمان کشی کند بگوید: اول سنگ مرمر متری صدهزار تومان بگذار، بعد سیمان کشی کن چون می خواهم همه مصالح این خانه گران قیمت باشد.

بعد هم بگویند: من تمام مصالح درجه يك و گران قیمت در این خانه بکار بردم. آیا ما به او می‌گوییم: عاقل؟! اگر تکی تکی نگاه کنیم می‌بینیم راست می‌گوید. نه اینکه خدا نمی‌توانست قشنگ‌تر از کرگدن بیافریند. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند: خدا اگر می‌خواست آدم را از نوری بیافریند که تشعشع چهره اش، چشم را بزند، بوی خوشش مشام انسان را برباید، همالش عقل انسان را حیرت زده کند «لفعل»؛ اگر می‌خواست می‌توانست اما اگر این کار را می‌کرد ابلیس لو نمی‌رفت. تکبر ابلیس رو نمی‌شد. زیباترین خلقت این است که آدم را از گل گندیده خلق کند که وقتی می‌گوید: ای ابلیس «أَسْجُدْ» او می‌گوید: «لم اكن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حمأ مسموماً». خدا هم می‌گوید: «أَخْرِجْ»؛ برو گمشو. ما اگر کلی نگاه کنیم می‌بینیم بلکه این اجر درب و داغونی که بنا خریده است برای جایی مصرف دارد که باید این اجر باشد. اگر درجه يك می‌خرید این بد بود. این خلاف عدل بود. پس اگر انسان به همان صورتی که امیرالمؤمنین(ع) فرمودند، آفریده شده بود، تا خدا به فرشتگان می‌گفت: سجده کنید. اولین کسی که سجده می‌کرد، ابلیس بود. می‌گفت: چشم و با سر به سجده می‌افتاد. تکبر ابلیس که لو نمی‌رفت! دیدید وقتی می‌خواهند عکس بگیرند يك مواد خیلی عجیب و غریبی به مریض می‌دهند. مریض می‌گوید: آقای دکتر به ما آب گل بدهید می‌خوریم، این چیست؟ می‌گوید: نه باید این را بخوری. نمی‌توان گفت: آقا ایشان آدم خیلی بزرگواری هستند، اینها چیست که به او می‌دهید؟ يك لیوان دوغ به او بدهید. اگر دوغ به او بدهند، بدتر می‌شود. اگر قرآن نظام خلقت را نظام احسن معرفی می‌کند و می‌گوید: زیباتر از این امکان ندارد نه به معنای اینکه مثلاً کرگدن یا موجوداتی که به چشم ما زیبا نمی‌آیند را نمی‌توان بهتر از این خلق کرد، بلکه در مجموع که نگاه کنیم، زیباتر و درست‌تر و بهتر از این امکان ندارد چرا؟ چون هر چیزی دقیق در سر جای خودش است و ما گفتیم که تعریف زیبایی هم چیزی جز این نیست. آن چهره ای زیباست که تمام اجزای آن چهره دقیق باشد. آن نظامی زیباست که هر چیزی که آفریده شده به اندازه، آفریده شده است. حالا بهتر می‌توانیم معنای آیه را بفهمیم. می‌فرماید که: «و إن من شيء إلا عندنا خزائنه»؛ خزینه هر چیزی پیش ماست. «وما ننزله إلا بقدر معلوم»؛ اما وقتی می‌خواهیم نازل کنیم، به اندازه نازل می‌کنیم. نقاش می‌گوید: من رنگ اینجا زیاد دارم اما قوطی رنگ را روی تابلو خالی نمی‌کنم. به اندازه، قلم را در رنگ می‌زنم و به اندازه، به تابلو می‌زنم. خدا می‌گوید: خزانه اشیاء پیش ماست، همه چیز پیش ماست اما ما در این نگارخانه هستی، هر رنگی را به اندازه می‌زنیم. سفیدی زشت است یا زیبا؟ می‌گویید: بستگی دارد. اگر برای سفیدی چشم و چهره باشد زیباست. اگر برای مو و ابرو و حلقه وسط چشم باشد، زشت است. هر چیزی در جای خودش. شاید این مثالی که می‌زنم خیلی از نظر ادبی به ذوق نیاید اما مثال خوبی است. مثلاً کسی اعتراض کند این چه بنای بی ادبی بوده است که دستشویی، کنار خانه گذاشته است در صورتیکه این در جای خودش خیلی هم خوب است. اگر چه نمی‌توان آن را در اتاق پذیرایی گذاشت. مجموع نظام را که می‌بینیم، می‌فهمیم که خیلی زیباست. قرآن کریم در صدر سوره ملك ما را به این حقیقت که در رابطه با آسمان و زمین است توجه می‌دهد. «الذي خلق سبع سموات طباقا ما تري في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تري من فطور»؛

۱- وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطِفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ وَطَيْبٌ بِأَخْذِ الْأَنْفَاسِ عَرْفُهُ لَفَعَلَ... شرح نهج البلاغه ج ۱۳ ص ۱۲۱

۲- حجر آیه ۳۳

۳- حجر آیه ۲۱

۴- همان

۵- ملك آیه ۳

هیچ سستی و هیچ کم و کسری در این خلقت می بینی؟! هیچ جای خالی می بینی؟ هیچ ایرادی می بینی؟ نگاه کن هیچ مصالحي در جایی به کار رفته است که نباید به کار رود؟ «ثم ارجع البصر کرتین<sup>۱</sup>»: دوباره چشم بصیرت را باز کن، نگاه کن «ینقلب الیک البصر خاسئاً<sup>۲</sup>»: تماماً روی حکمت است، چشمت خسته خواهد شد. این می شود نظام احسن. پس می گوییم: اولاً او مالک است که این مالک بر اساس عدل و حکمت تصرف می کند. این سؤالات بچه گانه است که بگوییم: خدا که مالک مطلق است دوست دارد یک روز صبح همه را آتش بزند. مگر نعوذ بالله خدا هوس باز است. این ماییم که هوس بازیم. دخل و تصرفات خدا از روی حکمت است، از روی هوس نیست. بعد هم خدا هر چیزی را درست در سر جای خودش می گذارد. وقتی این شد دیگر آن سؤال از اساس مُنْذِفِع است. این اشکال از اساس حل است. این بحث، ریشه های خیلی عمیق دارد. در سوره شوری<sup>۳</sup> می فرماید: خداوند مالک آسمانها و زمین است، «یخلق ما یشاء<sup>۴</sup>»: چون مالک است هر چه که می خواهد می آفریند. اما این را بدانید که مشیتش با حکمتش گره خورده است. مشیت او عین حکمت اوست. خواست ما گاهی وقتها، خواست بوالهوسانه است. اگر بگویند به چه حکمتی این کار را کردی؟ می گوییم: نمی دانیم، برای تنوع، خسته شده بودیم. خواست خدا بر اساس حکمت است چون نقصی در او راه ندارد «یخلق ما یشاء<sup>۵</sup>». «یهب لمن یشاء انثاء<sup>۶</sup>» به هر کس که بخواهد دختر می دهد «و یهب من یشاء الذکور<sup>۷</sup>»: و به هر کس بخواهد پسر می دهد «او یزوجهم ذکرانا و انثاء<sup>۸</sup>»: یا هم پسر به آنها می دهد، هم دختر. «و یجعل من یشاء عقیماً<sup>۹</sup>»: هر کس را هم بخواهد نازا قرار می دهد. می گوییم: خدایا این چه رسمی است به یک عده ای دختر می دهی، به یک عده ای پسر می دهی، به یک عده ای هر دو تا می دهی، به یک عده ای هم هیچکدام را نمی دهی؟ خدا می گوید: من به یادت نیاوردم که «ولله ملک السموات و الارض<sup>۱۰</sup>»: من مالک هستم؟ می گوییم: بله درست است تو مالک هستی ولی آیا این درست است که کسی که مالک است دل همه را خون کند؟ می گوید: من گفتم «ما یشاء» چرا دقت نکردید؟ مشیت من با حکمت گره خورده است. می گوییم: ببخشید. این را به حساب جهالت ما بگذار که نفهمیدیم. پس این مالکیت، مالکیت در تکوین است. یعنی اعمال این نوع مالکیت در عالم تکوین است. یکی هم نقش این مالکیت در تشریح. تکوین یعنی خلقت و آفرینش. تشریح یعنی قانونگذاری. شما یک شهری را می سازید، می شود عالم تکوین. بعد خط کشی می کنید و می گوید: اینجا ورود ممنوع، اینجا پارکینگ ممنوع، آنجا عبور آزاد، اینجا چراغ قرمز، چهار راه، این می شود تشریح. یعنی وضع مقررات. مالکیت خدا هم در تکوین اجرا شده، هم در تشریح. مثلاً بگوییم: خدایا این چه حکمی است که دادی؟ دزد بیچاره حالا اشتباه کرد مثلاً سکه ای را دزدید، بزنیم چهار انگشتش را قطع کنیم! برای هر انگشتی خودتان در شریعت به اندازه ده شتر دیه گذاشتید، یعنی چهار انگشت به اندازه چهل شتر دیه دارد، بیچاره رفته نیم مثقال طلا دزدیده است، حالا بزنیم چهار انگشتش را قطع کنیم؟ برای اینکه این استغراب و انکار در ذهن نیاید چون ما که دلایل قوانین الهی را نمی دانیم. خیلی وقتها هم نمی فهمیم. خدایا چرا دیه زن را نصف مرد کردی؟ یعنی جان زن نصف مرد می ارزد؟! ما روایات صریحی داریم که می گوید: زن و مرد هیچ فرقی از نظر ارزش انسانی با هم ندارند بلکه اگر زن پرهیزکارتر باشد قیمتش بالاتر است» ان اکرمکم عند الله اتقاکم<sup>۱۱</sup>». آیا خدا می تواند در کنار این کتاب حکیمش یک کتابخانه هم درست کند و بگوید:

- ۱- ملک آیه ۴  
 ۲- همان  
 ۳- شوری آیه ۵۰ ولیلهُ ملکُ السمواتِ و الارض  
 ۴- شوری آیه ۴۹  
 ۵- شوری آیه ۴۹  
 ۶- همان  
 ۷- همان  
 ۸- شوری آیه ۵۰  
 ۹- شوری آیه ۵۰  
 ۱۰- آل عمران آیه ۱۸۹  
 ۱۱- حجرات آیه ۱۳

این هم حکمت‌های احکام، از آسمان فرستادم بروید بخوانید؟ آیا امکان‌ش است؟ اصلاً ما می‌توانیم همه حکمت‌ها را بفهمیم؟ وانگهی خدا از طریق معصومین به ما آنها را گفته است. به آنهایی که دنبالش بودند گفته است، جوابش هم داده شده است. ولی برای همه مردم که امکان ندارد. اینجا راه تعبد است که انسان را نجات می‌دهد. بگوییم: خدایا ما نمی‌دانیم تو چرا این نسخه را پیچیدی اما می‌دانیم که تو تخصص داری. چطور به پزشک‌همین را می‌گوییم. می‌گوییم: آقای پزشک ما اینها را بلد نیستیم و نمی‌دانیم این دارو‌هایی که تو دادی چه خواصی دارد اصلاً اسمش را هم تا حالا نشنیدیم ولی چون جناب عالی فارغ التحصیل فلان دانشگاه هستید و در خارج از کشور دوره دیدید، هر دارویی که شما فرمودید ما مصرف می‌کنیم. چرا به خدا این حرف را نمی‌زنیم؟! بگوییم خدایا تو عَلَّامُ الْغُیُوبِ، آینده و گذشته را هم می‌دانی، خلقت را هم تو آفریدی، ما حکم تو را گردن می‌نهیم حتی اگر ندانیم این نسخه ای که تو پیچیدی، حکمتش چیست؟ مردم به پزشک جایز الخطا که می‌رسند می‌گویند: مخلص. به خدا که می‌رسند می‌گویند: تا ندانم چرا نماز صبح دو رکعت است، نمی‌خوانم. خب نخوان خودت ضرر می‌کني. قرآن برای اینکه ما را از این حالت انکار پایین بیاورد (البته خدا به ما عقل داده است. خیلی از دلایلش را خودمان می‌فهمیم) يك آیاتی را بیان می‌کند که من آن را می‌خوانم. ببینید چقدر دقیق این مالکیت مطلق الهی را در عالم قانونگذاری یعنی عالم تشریح پیاده کرده است. « والسارق و السارقه قطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله و الله عزیز حکیم »؛ دست زن و مرد سارق را ببرید (البته شرایط دوازده گانه دارد. دوازده شرط دارد که باید محقق شود) این مجازات کاری است که خودشان با اختیار خودشان کردند و يك عقوبت نشان‌داری از سوی خداست (نکال یعنی عقوبت نشانه دار) و خدا غالب است، کسی نمی‌تواند بر او غلبه کند و حکیم است یعنی حکمی که می‌دهد با حکمت است. بعد يك آیه می‌آورد. در آیه بعد از این آیه می‌فرماید: «الم تعلم أن الله له ملک السموات و الارض<sup>۲</sup>»؛ چرا این حرف را فرمود؟ سؤال برای ما پیش می‌آید که خدایا چرا دستور دادی دست بنده خدا را ببرند؟ می‌گوید: ملک خودم است. آقای کشاورز چرا آره برداشتی و این درختها را می‌بری؟ ما در کتاب خواندیم که اینها حیات دارند، درد می‌فهمند، ما در کلاس دوم و سوم دبستان خواندیم که اگر میخ به درخت بزنی درد را حس می‌کند؟ کشاورز می‌گوید: از اینجا برو من خودم می‌فهمم که چکار می‌کنم. خدایا چرا دستور دادی دست اینها را ببرند؟ خدا هم در جواب می‌گوید: آیا نفهمیدی که خداوند مالک آسمانها و زمین است؟ اولین حرف خدا همین است. حالا اگر این باغبان بگوید: بیا اینجا بنشین تا من يك کلاس برای تو بگذارم، باید يك ساعت وقت خودش را صرف کند تا به این آقا کشاورزی یاد دهد. بعد که طرف فهمید و رفت حالا نفر دوم سؤال می‌کند. نمی‌تواند که برای او هم توضیح دهد. درب باغش را می‌بندد و شروع می‌کند، کارش را انجام می‌دهد. این نزدیکترین راه است. تعبدی که بر مبنای عقل سلیم باشد نزدیکترین راه است. يك دکتری بگوید: اگر هر مریضی از من سؤال کرد که چرا این نسخه را نوشتی؟ من يك دانشکده پزشکی هم کنار مطبم گذاشتم، فوری او را به کلاس می‌برم و يك دوره برای او تدریس می‌کنم. دو سه ساعت هم مریض‌هایم در نوبت بنشینند وقتی من به این یکی یاد دادم بعد نوبت بعدی می‌شود. یا اینکه می‌گوید: شما قبول داری که من علم دارم؟ می‌گوید: بله. می‌گوید: همین علم بس است. بقیه اش تعبد. هر چه نوشتم برو عمل کن. اگر نمی‌خواهی برو دانشجوی رشته پزشکی شو، ده پانزده سال مثل من وقت بگذار بعد بیا اینجا بنشین. خدا که نمی‌تواند وقتی حکم سرقت می‌دهد، سه سوره مثل سوره بقره پشتش بیاورد که این احکامی که ما می‌گوییم چه حکمتی دارد؟

۱- مائده آیه ۳۸

۲- مائده آیه ۴۰

می گوید: تو می دانی من خدای حکیم هستم؟ می گوئیم: بله. تو می دانی که من مالک همه چیز هستم؟ می گوئیم: بله. می گوید: من در ملک خودم تصرف کردم. این مالکیت الهی در عالم تشریح جریان دارد پس چون و چرا نکن! منطق موحدین و کسانی که می گویند: تشریح خدا باید در جامعه بشری حاکمیت داشته باشد این است که می گویند: خدا آفریده، ملک خداست، او هم حق دخل و تصرف دارد. آقایان اروپایی ها، آقایان غربی ها شما از یک طرف می گوئید که ما قبول داریم که خدا آفریده، از یک طرف می گوئید: قانون خدا را بگذارید کنار. این دو که با هم جور نمی شود. یا خدا را انکار کنید یا قانونش را در خلقتش بپذیرید. باغبان می گوید: این باغ من است دلم می خواهد این درخت را اینجا بکارم، آن درخت را آنجا. آیا می توانیم بگوئیم: تو بیخود کردی؟ غرب دارد به همین صورت به خدا دهن کجی می کند. آنها می گویند: دین، فقط در چهار دیواری کلیسا. دین شما اشکال دارد، تقصیر اصل دین که نیست. خدا مالک است پس مُشَرَع هم خداست. قانون هم مال خداست. همه این کلمات در «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» جمع می شود و معنای آن همین است. «الم تعلم أن الله له ملك السموات و الارض»؛ تو نمی دانی که ملک آسمانها و زمین مال خداست؟ «يعذب من يشاء»؛ هر که را بخواهد عذاب می کند (مشیت حکیمانه نه مشیت بوالهوسانه. خداوند ضرورتاً حکیم است و محال است که حکیم نباشد.) «و يغفر لمن يشاء»؛ هر که را هم بخواهد می بخشد. چرا اول «يُعَذِّبُ» آورد؟ رحمت خداوند که همیشه جلوتر است. چون بحث، بحث عقوبت بود، اول عقوبت را گفت تا مطلب روشن شود. چه اهانتی در دوران مجلس ششم به اسلام و احکام اسلام شد. آمدند یک لایحه ای را به مجلس شورای اسلامی بردند که انشاء الله از روی غفلت بوده است، که در این لایحه صد و یک مورد بر خلاف موازین شرعی بود. یکی از مواردش این بود که مثل مرد که می تواند تعدد همسر داشته باشد، زن هم می تواند تعدد همسر داشته باشد. اسمش را هم گذاشتند رفع تبعیض از زنان. یعنی آنچه که اسلام در مورد زنان وضع کرده است ظلم است و اینها عدالت است و ما آمدیم با این قانون این تبعیض را برداریم. چرا قرآن در مورد کفار می فرماید: «في ضلال مبين» یا «في ضلال بعيد» ببینید واقعاً چقدر گمراهند. گمراهی آشکار. گمراهی دور. پس در عالم تشریح، مالکیت خدا به صورت قسط و عدالت اجتماعی ظهور می کند. در عالم تکوین، مالکیت الهی به صورت عدل ظهور می کند. در آفرینش، خدا هر چیزی را در سر جای خودش می گذارد که این عدل است. در قانونگذاری و وضع مقررات برای جهان و زندگی بشر، خدا حق هر کسی را به خودش می دهد (او مالک عادل است) که این همان قسط است. هر مالکی حق دارد که برای مملوک خودش برنامه ریزی کند. اگر کارخانه ای یک دستگاه تلویزیون خیلی مجهز با قابلیت های بسیار بالا بسازد. بعد که این دستگاه را ساخت، یک کارخانه جوجه کشی هم یک دفترچه راهنما درست کند و آن را روی تلویزیون بزند و به بازار بفرستد. فرض کنید این امکان وجود داشته باشد. این کار مجازات دارد. مدیر عامل شرکت تلویزیون سازی از رئیس کارخانه جوجه کشی شکایت می کند که تو چه حقی داشتی که آبروی من را ببری؟ اصلاً قابلیت دستگاه من را پایین آوردی. قانون می گوید: درست می گوید. شما باید خسارت بدهید. مردم هم بگویند که آقا ما راهنمای شما را خواندیم. در راهنمای شما نوشته بود این کار را نکن، در حالیکه باید آن کار را می کردیم، تلویزیون سوخت. باید خسارت ما را هم بدهید. بیچاره و بدبخت می شود. کلی باید خسارت بدهد. خدا می گوید: من انسان را آفریدم، تو برای او قانون وضع می کنی! من این خلق را آفریدم.

۱- مائده آیه ۴۰

۲- همان

۳- همان

۴- انعام آیه ۷۴ / اعراف آیه ۶۰ / یوسف آیه ۳۰ و...

۵- ابراهیم آیه ۳ / ق آیه ۲۷

این اختراع من است. دفترچه راهنمایش را هم من باید بنویسم. از آسمان باید بیاید نه از زمین. تو چکاره ای که برایش قانون وضع می کنی؟ ما به آنها می گوییم: یا بزنید زیر توحید و بگویید ما اصلاً خدایی قبول نداریم یا اگر داد خدا می زنید و در ادب و فرهنگ و اجتماعان می گویید ما از معتقدترین معتقدان خدا در عالمیم، ادعا هم می کنید، پس اینجا چرا حق را از خدا می گیرید؟ به چه دلیلی؟ قبول دارید این صنعت، صنعت خداست؟ می گوید: بله من قبول دارم. می گوییم: پس چرا تو دفترچه راهنما برای او صادر می کنی؟ اینجا ما می گوییم: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، مالکیت الهی چه در تکوین و چه در تشریح و قانونگذاری ظهور و بروز دارد و هر کس بخواهد به غیر از این برود به او می گویند طاغوت.